

## ایران و جهان

### چشم اندازها و مواضع ما

وزیر فتاحی

#### درآمدی بر اوضاع جهان

عصر جدیدی در پیش است. وضع موجود و نظم موجود، حتی پیش از آنکه عصر نوین در حال انکشاف، مستقر شود، به دوران گذشته و روزگاری سپری گشته تعلق یافته است. واقعیتی که هم منادیان و حافظان آن - سرمایه داری جهانی - بر آن معترف اند و به آن اذعان دارند؛ و هم کارگران و زحمتکشان و اکثریت مطلق مردم جهان، نسیم آن طوفان بزرگ را از هم اکنون بر جان خود حس میکنند. ادامه ی وضع موجود دیگر ممکن نیست.

درست در هنگامه ای که سرمایه داری به یگانه صورتبندی مسلط اجتماعی مبدل شد و سرتاسر جهان را درنوردید و اتحاد شوروی و بلوک شرق را به تاریخ سپرد و پشت سر گذاشت و به یکه تازی و از آن بیشتر به ترکتازی پرداخت و از لیبرالیسم به نو لیبرالیسم و تسلط بی چون چرای سرمایه داری مالی گذر کرد و پایان تاریخ را اعلام نمود؛ به بن بست از دیوارهای بلند و قطور بر خورد و به پایان عصر خویش رسید. اتحادیه اروپا، جهان تک قطبی، یکه تازی آمریکا، ناتو، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی - گات - شورای امنیت سازمان ملل... همه و همه دیری ست که دیگر زیر سوال رفته اند و آینده ی نامعلومی یافته اند. مفاهیم و بر ساخته ها و روبناهای ایدئولوژیک آن مناسبات هم نظیر: «لیبرالیسم»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» و انتخابات آزاد، و غیره از این دست؛ در برابر توحش و درندگی و تجاوز و کشتارهای امپریالیستی به افغانستان و عراق و لیبی و یمن و تسلیح دسته جات آدمکش و آدمخوار و انداختنشان به جان خاورمیانه ی مجروح، رنگ رُخ باخته اند. اتحاد و اتفاق منادیان و صاحبان بخش مسلط سرمایه داری جهانی با مرتجع ترین و بی قانون ترین دول و نیمچه دول منطقه نظیر عربستان و قطر و امارات؛ و با فاشیست ها و نازیست ها در اکراین و حمایت و تقویت دولت کودتایی و جنایتکاران به آتش کشنده ی کارگران اودسا و زنده زنده سوزاندن صد ها تن از کارگران آنجا؛ دیری ست که آن روبناها و مفاهیم سیاسی را در اذهان زحمتکشان جهان و افکار عمومی دنیا به مزخرفات بورژوازی و ترهات امپریالیستی مبدل ساخته است.

ایالات متحده آمریکا که خود رهبری و سردمداری «نظم نوین جهانی» را بر عهده داشت و نیروی محافظ این نظم به شمار می‌رفت؛ دیگر تاب تحمل عوارض ناشی از کتمان تناقضات و به تعویق انداختن معضلات داخلی و جهانی را ندارد و روند و نتایج انتخابات 45 امین ریاست جمهوری آن نشان داد که اوضاع به چنان دل‌دردی انجامیده است که از شدت و حدت آن طبقات حاکمه همچون شتر خسته‌ی کف بر آورده بر دهان، به اسرار مگو دهان گشوده اند! طبقه‌ی حاکم آمریکا در مواجهه با واقعیت سهمگین شکست نولیبرالیسم و افزایش غیر قابل تحمل فاصله‌ی طبقاتی و تبعیض نژادی و نارضایتی عمومی سه طرح و سه جایگزین را در خلال این انتخابات مطرح ساخت:

یک - هیلاری کلینتون؛ که معنا و مفهوم آن تداوم وضع موجود و تعلیق زمان و ادامه‌ی شرایط کنونی است. مدافع حقوق زنان و همجنس‌گرایان؛ اما، در جایی که سرسوزنی منافع انحصارات در معرض خطر قرار گیرد، با بی‌رحمی هر چه تمامتر از منافع انحصارات دفاع و بر علیه محیط زیست و کارگران قد علم می‌کند!

دو- برنی سندرز که ظهور اش به خودی خود تأییدی است بر معضل بزرگی که اکثریت مردم آمریکا و بویژه طبقه‌ی کارگر این کشور با آن روبرو هستند: کار هرروز بیشتر و بیشتر و درآمد هر روز کمتر و کمتر؛ فقدان کمترین تعادلی فیمابین کار و فراغت؛ کشتار سیاهپوستان به توسط پلیس و استیلای عملی و واقعی نژادپرستی و حمایت دستگاه قضایی آمریکا از این وضع از طریق تیرئ‌ی پلیس؛ و طغیانی که به اشکال گوناگون و بویژه به صورت پلیس‌گشی متقابل در حال شکلگیری است.

طبقه‌ی حاکم حتی راه حل چپی از نوع برنی سندرز و برنامه و پلاتفرم او را هم برنتافت و به او تنها به هیئت اسب تروایی نگریست که میبایست به درون کارگران و جوانان فرستاد و به هنگام مناسب از آن استفاده‌ای مناسب کرد. اینست که وقتی اسب تروای برنی سندرز به گردهم آیی حزب دمکرات رسید دیگر از آن برنامه‌های محیط زیستی و کارگری خبری نبود زیرا که پیشاپیش از طرف حزب مردود شده بودند و این سوسیالیست حزب دمکراتی آمریکا اکنون مبلّغی بود که از پشت تریبون کنگره‌ی این حزب، هیلاری کلینتون را بهترین و مناسب‌ترین گزینه برای ریاست جمهوری اعلام می‌کرد که تاکنون در عمر سیاسی اش میشناخته است!

سه- و سرانجام دونالد ترامپ همچون آلترناتیو بغایت راست سرمایه‌داری آمریکا بود که با اخراج مکزیکی‌ها و الغاء قرارداد نفتا و ترانس پاسیفیک، وعده‌ی تغییر اوضاع اقتصادی و قول ایجاد اشتغال می‌داد و از ضرورت‌نگاهی دیگر بار به سیاست جهانی و ناتو و همکاری با روسیه و ملاً بازگشت و نگاه به درون سخن می‌راند و با اظهار اینکه «در خیابانها دارند پلیس ما را می‌کشند» به شرایط طغیانی‌یی اشاره می‌کرد که بخشهای دیگر طبقه‌ی حاکم و کل هیئت حاکمه‌ی کنونی تظاهر به ندیدن آن می‌کنند.

برنی سندرز یک هفته پس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و اعلام پیروزی دونالد ترامپ در مصاحبه ای رادیویی گفت: «میلیونها نفر با وجود انزجار از دیدگاههای دونالد ترامپ در باره ی زنان و اقلیت ها، به او رأی دادند چون او وعده ی بهبود زندگی خانواده های کارگر را داده بود. بیایید رک و صریح باشیم. ترامپ به عنوان کاندیدایی که کمترین محبوبیت را در تاریخ آمریکا داشته به کاخ سفید رسید و عدم محبوبیت او بسیار بالا بود. اما کاری که او کرد جلب نظر مردم ناراضی، خشمگین و ناراحت آمریکا و دست گذاشتن روی اتفاقاتی بود که برای خانواده های کارگر رخ داده بود. در آمریکا میلیونها خانواده کارگر وجود دارند که در آنها افراد در دو یا سه شغل مشغول به کار هستند و باز هم استطاعت مراقبت از فرزندانشان را نداشته و یا نمیتوانند آنها را به کالج بفرستند».

اعلام تجدید نظر در روابط آمریکا با ناتو، لغو قرارداد نفتا و ترانس پاسفیک و ضرورت توافق و همکاری با روسیه در باره سوریه، از سوی رئیس جمهور جدید آمریکا صرف نظر از اینکه تا چه حد و چگونه عملی شوند و امکانپذیر باشند؛ همه گی مبین آنند که حاکمان و حکمرانان این مناسبات و نظام جهانی هم، ادامه استیلاء و سلطه و حکومت به شکل کنونی و تحت قواعد و در چارچوب های موجود را ناممکن می دانند. همزمان از سمت اذهان و خودآگاهی اکثریت توده های محروم جهان - کارگران و فرو دستان و تهیدستان و همان 99 درصدی ها - هم؛ نشانه های آغاز فروریختن مبانی توجیهی، نظری، و ایدئولوژیک این نظم ناعادلانه و ستمگرانه هویداست. نظمی که تا همین دیروز مبلغین و کارگزارانش آن را ابدی و حتی ازلی می «نمود» ند و آن را پایان تاریخ می دانستند. ظهور و زایش عصر جدید، هم واقعیتی جاری و هم ضرورتی تاریخی است.

### خاورمیانه و بدیل ما

امروز خاورمیانه بطن زایمان عصر جدید و انکشاف دوران نوین؛ و سوریه، گره گاه اصلی چنین زایمانی است. خطوط چندی در این میانه درگیر اند:

۱- آمریکا و اروپا یعنی امپریالیسم ترانس آتلانتیک به همراهی کانادا و استرالیا و بطور کلی بخش تاکنون مسلط بورژوازی جهانی، استراتژی ترسیم و تحکیم «نظم نوین جهانی» با تجدید سازمان خاورمیانه بر اساس انحلال و نابودی حاکمیت ملی کشورهای منطقه و تبدیل آنها به واحد های کوچک فاقد هر گونه ظرفیت تولیدی برای حتی بازارهای داخلی خود؛ و ممتنع از هر گونه امکان تصمیم گیری و تاثیر گذاری بین المللی و حتی منطقه ای؛ و به طرز بی پایان درگیر منازعات قومی و مذهبی؛ و پذیرش نقش دو گانه در لفظ و یگانه در معنای: بازار تولیدات انحصارات بین المللی و تامین کننده ی صُم بکم نفت و گاز و مواد خام؛ را برای خروج

از این بن بست تاریخی در پیش گرفته اند و در این راه از هیچ جنایت و کشتار و خونریزی و رذالت و بی شرمی فرو گذار نیستند .

تجاوزامپریالیسم ترانس آتلانتیک به خاورمیانه ، مطلقاً منادای نظمی پیشرو و به ارمغان آورنده ی وضعی بهتر نیست . مابا هجوم و پیشروی های امپریالیستی در خاورمیانه مخالفیم و رو در روی آنیم . اضمحلال حاکمیت ملی ؛ تکه پاره کردن سرزمینها و کشورهای منطقه و تبدیل آنها به واحدهای کوچک و متخاصم و اصطلاحاً بالکانیزه سازی خاورمیانه ؛ فروپاشی ساختار اجتماعی ؛ و آوارِ مخاصمات قومی و مذهبی بر سر تاسر منطقه ؛ و ایجاد حاشیه ای امن و بلامنازع برای پایگاه نظامی خود - اسرائیل - ؛... همه و همه در مرکز اهداف و عمق استراتژی نوین امپریالیستی قرار دارند . مهیب ترین و سهمگین ترین نتیجه ی فاجعه باری که تحقق این استراتژی به همراه دارد همانا سلب کامل هر گونه امکان برون رفتی از این وضعیت از مردم خاور میانه است . اگر طبقه ی کارگر عراق و سوریه و مصر و تمام خاورمیانه در سطحی از خودآگاهی و سازمانیافتگی طبقاتی نیست که حضور تعیین کننده ای داشته باشد و شرائط را به سمت منویات خویش پیش برد ؛ استیلای استراتژی امپریالیستی در منطقه ، اما ، به معنای محو هر گونه امکان سازمانیابی طبقاتی و به محاق بردن مبارزه طبقاتی تا آینده ای دراز و بس نامعلوم است . عراق و سوریه و بویژه لیبی خود گواه آنند که این نه یک فرضیه بلکه واقعیتی جاری ست ! لازم است و میبایست این شبیخون امپریالیستی در همینجا و پشت دیوارهای سوریه شکست بخورد و هرچه این شکست ، محرزتر و سنگین تر و کامل تر ، نتایج برای برای خاورمیانه ی فردا و فردای خاور میانه ، بهتر و با هوده تر . ما بر آنیم که حتی شکست طرح های امپریالیستی در خاورمیانه برای کل جهان و مردم رنج دیده ی جهان نتایج بسیار خوبی میتواند به همراه آورد .

۲- روسیه و ایران - به همراهی تا حدود معین و لازمی - چین ؛ خط دومی را پیش می برند که اساس آن مبتنی بر حفظ وضع موجود و دفاع از آرایش کنونی از طریق توقف ماشین جنگی و ارا به ی تخریبی امپریالیسم غربی ست . ما مردم خاورمیانه و بویژه طبقه کارگر و فرودستان و تهیدستان خاورمیانه ؛ سر سوزنی مدیون و بدهکار روسیه نیستیم . روسیه ، همانگونه که بارها از زبان پوتین و لاوروف و همچنین طی بیانیه های رسمی سیاسی نظامی خود بیان کرده است ، در سوریه برای منافع ملی و جغرافیای خود می جنگد و قوای نظامی اش را برای متوقف ساختن امپریالیسمی بیرون کشیده است که به سمت مرزهای او و منافع او در حال پیشروی ست ؛ و دسته جات مسلحی را هدف قرار داده است که آشکارا روسیه را در چشم انداز اهداف خویش قرار داده اند . ما ، اما ، همانگونه که همواره و از آغاز این شبیخون مغول وار معتقد بوده ایم و اعلام کرده ایم ؛ بر آنیم که امپریالیسم ترانس آتلانتیک به هیئت تانکی در آمده است که از غرب تا شرق خاورمیانه از شمال آفریقا تا سواحل یمن یعنی خاورمیانه ی بزرگ یا منطقه ی مینا را درمی نوردد در حالی که لوله ی توپ اش را بسمت هر ساخت و زیرساخت پیشرویش گرفته و به آن شلیک می کند و منهدم می سازد و در مسیرش هر جنبنده و

جاندار و هر ساختمان و ساختاری را له می‌کند و پیش می‌رود؛ از اینروست که می‌بایست این تانک به هر نحو ممکن و مقدور و مطلوبی، متوقف شود. اینست که بر خاستن و صف بستن روسیه در برابر قوای امپریالیسم غربی و از کار انداختن آن تانک و متوقف ساختن پیشروی آن به نفع ما و مردم منطقه‌ی ما و همه کارگران و زحمتکشانی است که در صورت پیروزی نیروهای امپریالیستی و حاکمیت دسته جات آدمکش و بغایت مرتجع در سوریه و عراق و خاورمیانه، فاجعه‌ای غیر قابل توصیف را انتظار می‌کشند.

برغم همه‌ی اینها اما، خط روسیه و ایران و چین، راه حل خاور میانه نیست. چرا که این خط به معنای استمرار همان تناقضات و همان شکاف‌ها و همان معضلات پیشینی است که زمین و زمینه‌ی شکلگیری جریان‌ات و دسته جاتی همچون داعش و چاه‌نمای طرح «خلافت» آن و جبهه‌النصره و همسانان آنست.

۳- خاورمیانه در گیر خط دیگری هم هست که اگر چه در آثار و نتایج و روشها همسو و هم‌ردیف قوای امپریالیستی و اذنان و وابسته به دول منطقه مانند: ترکیه و قطر و عربستان عمل میکند؛ اما در اهداف و برنامه‌ها خط سومی را پیش می‌برد که در طرح «خلافت» صورتبندی کرده است. واقعیت اینست که نه دسته جات مزدور و وابسته و دست ساز عربستان و ترکیه و قطر نظیر ارتش آزاد سوریه و احرار الشام و نورالدین زنگی و نه حتی جریان القاعده‌ای همچون جبهه‌النصره، پلاتفرم و برنامه‌ای ندارند که بر مبنای آن «دعوت» و راه حلی منطقه‌ای ارائه دهند و پیش برند. از اینروست که طرح خلافت‌ی که داعش پرچم آن را در سوریه و عراق بر افراشت بسیاری از همان دسته جات مسلح را هم مجذوب خویش کرد و آنان را به پیوستن به داعش کشاند.

طرح خلافت مستلزم نفی کامل آرایش جغرافیایی منطقه و ایجاد دولت واحدی است تحت لوای خلافت. الزامات بلاواسطه‌ی پیشبرد چنین خطی عبارتند از: عدم به رسمیت شناختن مرزهای موجود و نیز عدم برسمیت شناختن تنوعات قومی و مذهبی موجود.

براین اساس است که: نفی تمام رژیم‌های منطقه و تلاش در جهت سرکوب و کشتار و به انقیاد درآوردن اقوام و گروه‌بندی‌های گوناگون مذاهب، از همان آغاز کار در دستور کار داعش قرار گرفت و این اهداف میسر نبود و نیست مگر از طریق کشتار و قتل عام و ارباب و شوک عظیم! بعید نیست آنروزی که وقتی گرد و غبار فرو نشست و آب‌ها از آسیاب افتاد، کسانی در اینجا و آنجا علت شکست داعش و طرح خلافت آن را به شیوه‌هایی نسبت دهند که در وحشی‌گری‌های داعش دیده ایم و می‌بینیم. و حتی بعید نیست که بانیان این وحشی‌گری‌ها را به افراد و گرایش‌های تقلیل دهند؛ اما، چنین تلاش‌هایی آب در هاون کوبین است چرا که امر ممتنع، ممتنع است. امکان استمرار سرمایه‌داری تجاری در قالب خلافت و ابقاء استیلای بورژوازی عرب بدون بازگشت شیوه‌ی حاکمیت اعصار و قرون ماضی و باز پس‌گیری تمام دستاوردهای مدنی مردم خاور میانه، مطلقاً میسر نیست. اینست که طرح خلافت داعش - ذاتاً و ماهواً - ملازم استراتژی «النصر بالرب» و شوک عظیم و

کشتار وسیع و آدمسوزی و به بردگی گرفتن زنان و پاکسازی قومی - مذهبی ست . داعش شمشیر از نیام برکشیده ی بورژوازی واپسگرای عربی ست که دیربست صدای ناقوس مرگش را می شنود و «خلافت اسلامی» آلترناتیو دروغینی ست که بر بستر تناقضات ساختاری و بن بست بدیل های پیشینی و نارضایتی های ژرف موجود در منطقه ی خاورمیانه و حتی آسیای میانه ؛ پیش نهاده است . خلافت ، طرح هیأت ها و دولت های حاکمه نیست ؛ طرح طبقات حاکمه در منطقه ی عربی ست .

### خاورمیانه ی فردا ، و فردای خاورمیانه

شکست «خلافت اسلامی» و داعش ، قطعی ست و این شکست پیش و بیش از آنکه شکستی تشکیلاتی - نظامی باشد ، شکستی استراتژیک و ایدئولوژیک برای داعش بوده و پایانی ست بر نوزاد نامشروعی به نام طرح خلافت . مردم سوریه و عراق و کل خاورمیانه به این «آلترناتیو» جعلی نه گفته اند . آری شکست داعش قطعی ست اما خاورمیانه همچنان در آتش خواهد سوخت و در خون غوطه ور خواهد شد اگر که آلترناتیو دیگری ورای آنچه که برشمردیم به صحنه نیاید . ما بر آنیم که یگانه آلترناتیو مردمی و انسانی یی که میتواند متضمن همزیستی مسالمت آمیز و با حقوق برابر و برادری طبقاتی باشد ، خاورمیانه ای سوسیالیستی ست و بهترین و آسیب ناپذیرترین شکل تحقق آن هم اتحادی از جمهوریهای سوسیالیستی است که پیوسته دواطلبانه و حقوق برابر و آزادی زبان ها و مذاهب برای همه ی ملل و اقوام تشکیل دهنده آن ، ارکان وستونپایه های ساختمان آندند .

دوران ناسیونالیسم عربی چه در هیئت ناصریسم و چه در اشکال بعث ایسم ، دیری ست که سپری شده است و اساساً ظهور داعش و صعود پرچم « خلافت » - حتی برغم سقوط محتوم اش - خود ، مبین آنست که ناسیونالیسم عربی پاسخگوی مطالبات خاورمیانه و الزامات دگرگونی های آن نیست . ناسیونالیسم ترکی هم اگر امروزه کارایی می داشت ، بورژوازی ترکیه سکان مناسبات مسلط را به حزب عدالت و توسعه ی اسلام اردوغانی نمی سپرد .

ناسیونالیسم گردی هم امروزه بر طبل جنگ می کوبد وقتی که در این گیسو دار وهنگامه ، منافع بورژوازی اش را دربرش و برداشتن تکه هایی ازاین منطقه ی مجروح جستجو می کند . ما بر آنیم که اکنون و اینجا دم زدن از اصل « حق تعیین سرنوشت » ، یعنی واپسگرایی مطلق و بر افروختن آتش جنگ بی پایانی که پیش و بیش از هرکسی خود مردم کرد را در زبانه های یش خواهد بلعید و به خاکستر خواهد نشاند ! بیش از یکصد سال است که خاورمیانه و بویژه ایران ما در گیر مبارزات مدنی و جنبش های اجتماعی و انقلاب سیاسی ست . اکنون که به

مرحله ای پا نهاده ایم که در انقلاب اجتماعی آتی به نتایج ایثار یکصد سال گذشته مان امیدوار شویم؛ تبدیل این نبرد تاریخی - طبقاتی ما به جنگ ها و منازعات قومی؛ عین واپسگرایی و حتی جنایت علیه بشریت است! خاورمیانه ی فردا در صورتی رنگ آرامش و آسایش را به خود خواهد گرفت که با پذیرش و برسمیت شناختن تنوعات قومی و مذهبی بربریت سرمایه داری را کنار زده و راهی به سمت آزادی و برابری بگشاید. راهی که ما برانیم که از سمت وسوی سوسیالیسم می گذرد.

## سوسیالیسم

ما سوسیالیستیم. منظور ما از سوسیالیسم، اما، چیست؟ و بطرزی دیالکتیکی: چه نیست؟ بتعبیر دیگر کدامین سوسیالیسم و با چه درک و رهیافتی مد نظر ما است؟:

۱- سوسیالیسم برای ما یک سیستم تولید و توزیع صرف نیست. سوسیالیسم، پیش از هر چیز و بیش از هر چیز، یک نظام اجتماعی و مناسبات انسانی است. مناسباتی که برابری و عدالت اجتماعی را تامین؛ و به نفی تبعیض و نظام طبقاتی همت میگذارد و استقرار و استیفاء حقوق و شأن انسانی از مشخصه ها و شاکله ی بی چون و چرای آنست. سوسیالیسم؛ صرفنظر از هر راهکاری که برای تحقق و پیشبرد آن پیش نهاده و پیش برده شود و فراسوی هر ساز و کاری که برای استقرار آن اندیشیده و به کار رود؛ میبایست کشتی یی باشد که حامل برابری است و گرنه هر آنچه که هست و هر آنچه اش که بنامند، سوسیالیسم موردنظر ما نیست.

۲- سوسیالیسم مورد نظر ما: سوسیال دمکراسی نیست. سوسیال دمکراسی بویژه در اروپای غربی همواره مشحون از همدستی و همداستانی با سرمایه داری حاکم و مناسبات مسلط، و مالمال از خیانت به طبقه ی کارگر و ضربه زدن به فرایند انقلاب اجتماعی بوده و به عقیم کردن انقلاب مبادرت ورزیده است. سوسیال دمکراسی، بعلاوه، امروزه دیربست که به بخشی از مناسبات سرمایه داری مبدل گشته و بازو و اهرمی است از بازوها و اهرم های باز تولید و تحکیم این مناسبات؛ و نه تنها اینهمه، بلکه خود از آمرین و عاملین جنایات بین المللی فجیعی است که در سیاره ی ما و بویژه در منطقه ی خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده اند و همچنان روی می دهند. براین اساس، سوسیال دمکراسی نه تنها بی هیچ شک و شبهه ای در اردوی چپ نیست، بلکه جناحی از سپاه خصم طبقاتی ما یعنی سرمایه داری است.

۳- سوسیالیسم مورد نظر ما با همه ی آنچه که بنام و تحت عنوان «سوسیالیسم»، تجربه شده اند ، متفاوت و حتی متضاد است . سوسیالیسم از منظر و چشم انداز ما برآیندی از آزادی و جزئی لاینفک از راه رهائیبخشی ست که به آزادی آدمی و جامعه از قیود و اجبار و زجر و زنجیر ها می انجامد و سامانی ست که این آزادی را تضمین می کند . کل سپاه سرمایه داری و شبکه ی نیروهای امنیتی و قضایی و نظامی و انتظامی مناسبات مسلط - در همه جا و همه هنگام - از آنرو آزادی را از جامعه دریغ می کنند که روابط و مناسبات ستمبار و تبعیض آمیز طبقاتی و وضع موجود نابرابر را پاس بدارند و محافظت کنند و تداوم بخشند . بنابراین ، شرط لازم و اساسی رفع مناسبات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی ، آزادی ست . هم از اینروست که استالینیسم و کمونیسم چینی و امثالهم نمی توانست سوسیالیستی بوده و نمیتوانند با سوسیالیسم تعریف شوند . بنابه این رهیافت ، ما برآنیم که دریغ کنندگان آزادی از جامعه و تفکیک کنندگان آن از سوسیالیسم و یا به تعلیق در آورندگان آن بنا به هر دلیل و هر عذر و هر بهانه ای ، نمی توانند و نمیتوانند با سوسیالیسم ، تعریف و در ردیف باورمندان صدیق آن بشمار آیند و تلقی گردند .

۴- ساختمان سرمایه داری بر ستونپایه ی سرقت مالکیت و مصادره ی ابزار تولید و تخصیص آن به طبقه ی سرمایه دار و تبدیل باقیمانده ی جامعه - یعنی اکثریت عظیم - به انواع و اقسام کارگرانی ست که بعنوان پیامد این فرایند ، ناچارند خود به شرایطی تن دردهند که جز مزدبگیری و بردگی مزدوری نام و عنوان دیگری بر آن نمیتوان نهاد .

اساس سرمایه داری ، آن مناسبات برده داری نوینی ست که عمود خیمه و خرگاهش بر مالکیت خصوصی استوار است و تفاوت آن با برده داری مطرود در اینست که اینبار و با چنین تمهیداتی اکثریت جامعه در حصار جبر چنین روابط و مناسباتی ، بدیتهتاً به فروشنده ی نیروی کار، مبدل میشوند و هر گونه اختیار دیگری از آنان سلب می شود .

هم از اینروست که برچیدن بساط نابرابری و ستم طبقاتی و گونه گونه ستم های دیگری که همچون ماحصل و پیامد این ستم بنیادی در جامعه ، پدیدار یا تداوم میابند ؛ بگونه ای بنیادین و اساسی منوط و مشروط به امحاء و از جای برکندن و فرو افکندن این عمود و ستونپایه ی مرکزی - یعنی مالکیت خصوصی - ست . الغاء مالکیت خصوصی ، ملازمت بی واسطه ای با اجتماعی کردن آن دارد و لزوماً بدین معنا ست . بنابراین با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت دولتی و یا با در



پیش گرفتن صرفاً اقتصاد برنامه ای، سوسیالیسمی مستقر نمی شود. اینست که نه در چین و نه در اتحاد شوروی و نه اعمار هم، سوسیالیسمی در کار نبود و تحقق و استقرار نیافت.

## اصلاح یا انقلاب

ما اصلاح طلب نیستیم؛ انقلابی هستیم. ما از کوچکترین و کمترین اصلاح و بهبود اجتماعی و اقتصادی، حمایت و از آن استقبال می کنیم. ما نه تنها از هرگونه بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی کارگران و اصلاح حقوقی در وضعیت زنان و روابط بین الخلقی مردمان و مردمان استقبال و از آن حمایت می کنیم؛ بلکه برای این منظور تلاش و مبارزه هم می کنیم؛ اما تفاوت و حتی تضاد ژرف و تعیین کننده ای فی مابین تلاش و مبارزه برای اصلاح امور و «اصلاح طلبی» هست.

اصلاح طلبی یا همان رفرمیسم دو مشخصه ی اساسی دارد که به این ترتیب اند:

اولاً: رفرمیست ها خواهان رفع و رجوع و ترمیم و تعمیر عوارضی از مناسبات مسلط و نظام حاکم در چارچوب همین مناسبات و سیستم هستند و بنابراین خواسته یا ناخواسته، مکتوب یا مکتوم؛ به حفظ وضع موجود و مناسبات مسلط کمک می کنند.

ثانیاً: عطف به چنان اهدافی و در راستای چنان برنامه ای؛ روشهای دستیابی اصلاح طلبان هم از چارچوب مبارزات سندیکالیستی و نهایتاً پارلمانتاریستی فراتر نمیروند. رفرمیست ها رویکرد توده ای هم دارند اما از آن همچون اهرم فشاری برای چانه زنی در «بالا» - استفاده میکنند و اساساً اقدام از بالا «راهبردی ست که لازمه ی بی بدیل اصلاح طلبی ست».

مشخصه ها و خصلت های دوگانه ی اساسی برشمرده ی اصلاح طلبی، درست در مقابل دو وجه بارز رویکرد انقلابی که ما طرفدار آنیم قرار دارند:

رویکرد انقلابی، معطوف به تغییر ریشه ای و ساختاری مناسبات موجود است. ما بنیان این مناسبات را نافی و ناقض بدیهی و طبیعی برابری اجتماعی و آزادی و منزلت انسانی می دانیم و بر آنیم که این بنیان را میبایست درهم بکوبیم و طرحی نو دراندازیم و این میسر نیست مگر آنکه از پایین به تحولی انقلابی و انقلابی اجتماعی دست یازیم. ما مبارزات سندیکایی و مبارزاتی با هدف بهبود شرایط اجتماعی - زیستی - معیشتی را از دست نمی نهم اما سندیکالیسم و رفرمیسم را آن ورطه هایی می دانیم که نمی بایست به درون آنها در افتیم. ما به پارلمانتاریسم و شراکت در قدرت - همانگونه که در احزاب اروپایی شایع است و آنان را به بازی بی فرجام در بساط مناسبات مسلط مشغول و عملاً به بخشی از آن بساط مبدل ساخته است - نیز اعتقادی نداریم اگرچه این

به معنای نفی هر گونه مداخله‌ی سیاسی از طریق شرکت در انتخابات و پارلمان در شرایط خاص و با اهدافی معطوف به کمک به انکشاف و اعتلاء موقعیت انقلابی؛ نیست. سندیکالیسم با مبارزه‌ی سندیکایی و اصلاح طلبی با مبارزات اصلاحی یکی نیستند و بلکه دو مفهوم کاملاً نایگانه و متضاد اند. تجارب گرانسنگ تاریخی هم از سوی دیگر گواه بر آنند که حتی اصلاحات اجتماعی هم درست در هنگامه‌های خطر انقلاب یا انقلابات در پیش بوده‌اند که امکان تحقق یافته‌اند و گرنه هیئت‌ها و طبقات حاکم تا به مرگ نگرفته شده‌اند، به تب راضی نگشته‌اند. از اینروست که استنادات رفرمیست‌ها به اصلاحات تاریخی و واقعاً رخ داده در اینجا و آنجا از آنجاییکه به نقش فشار انقلابی اذعان و اشاره نمی‌کنند و آن را نادیده می‌گیرند، بسی فریبکارانه و دغلبازانه‌اند و استناد درستی برای نفی ضرورت انقلاب اجتماعی نیستند. ما راه برون رفت از زندان نظم مسلط و جهنم وضع موجود را انقلاب اجتماعی می‌دانیم.

بدیهی است که البته اینها همه، بیان چکیده‌ایست از مبانی و مولفه‌های اصولی و عام ما و تبیین تمایزات ما با رفرمیسم و رفرمیست‌ها بطور کلی؛ و گرنه حساب اصلاح طلبی «اصلاح طلبان» خود خوانده‌ی جنبش سبز، بکلی جداست و هیکل آنها اساساً در این عرصه نیست و خارج از این ماجراست! «اصلاح طلبان» و «اصول گرایان»، عناوینی هستند که بخش تکنو- بوروکرات حاکمیت و بخش تجاری - نظامی آن بر خود نهاده‌اند تا جدال و تنازع برای سهم خواهی بیشتر هر کدام برای خود از خوان یغما و ثروت و سرمایه‌ی چپو رفته‌ی مردم ایران و تلاش برای حذف و به حاشیه راندن طرف دیگر از قدرت را در جامه‌ای ادبی - اخلاقی - و سیاسی پیوشانند. سقف برنامه‌ی واضح «سید مظلوم» اصلاح طلبان، چیزی غیر از «بازگشت به عصر طلایی امام» نیست!

## جمهوری اسلامی

چیستی؛ چرایی؛ و چگونگی سرنگونی آن

### الف: ماهیت رژیم

«جمهوری اسلامی» رژیم سیاسی سرمایه‌داری ایران؛ طراحی شده و تطبیق یافته برای شرایط پسا - سلطنت و پسا - انقلاب است بگونه‌ای که فرایند انباشت سرمایه و پاسداری از این شرایط و حفظ این نظم و نظام و سامان و سیطره را تضمین کرده و تداوم بخشد. تمام تاریخ بیش از ربع قرن حاکمیت این رژیم عبارتست از پاسداری و نگاهبانی از همین مناسبات - البته و اینبار - به وحشیانه‌ترین و بیرحمانه‌ترین و خونبارترین شکلی که با هیچکدام از تجارب تاریخ معاصر ایران قابل قیاس نیست.

## ب: چرایی

ما خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و مصمم به انجام آنیم و در این راستا ست که معتقدیم:

اولاً: بنا به ماهیت تدوینی و ضرورت تکوینی این رژیم؛ نخستین و نزدیکترین سد و دیوار در برابر هر گونه تحولی - حتی اصلاحی - در هر زمینه‌ی اجتماعی‌ی از قبیل حقوق زنان و کارگران و اقوام زیستنده در درون مرزهای ایران و حقوق عمومی و خصوصی مردم؛ همین جمهوری اسلامی ست. محض وجود جمهوری اسلامی مانع و رادعی ست که برای پیشبرد هر گونه تحول سیاسی و اجتماعی در ایران، ضرورتاً میبایست آن را از سر راه برداشت. ما، در مسیر پیشروی به سمت انقلاب اجتماعی و دست‌یازی به دگرگونی ساختاری، بدیهتاً و لاجرم با قدرت حاکم رودررو می‌شویم، اما، تردیدی نداریم که اگر کسانی هستند که برآستی خواهان اصلاحاتی در وضعیت موجود هستند و یا جنبش‌های مطالباتی را پی‌میگیرند، ناچارند در ادامه‌ی راه؛ برداشتن سد و خاکریز جمهوری اسلامی را در دستور کار خویش قرار دهند؛ زیرا، چنانچه گذشت در برابر هر گونه تحول خواهی جدی - هر چند اصلاحی - جمهوری اسلامی همچون دیواری متصلب ظاهر می‌شود و بدون تخریب این دیوار تحولی ممکن نیست.

ثانیاً: رژیم جمهوری اسلامی، قالب دولت سرمایه‌داری ست. مناسباتی که جمهوری اسلامی دهها سال است که به نگاهبانی و پاسداشت آن با درنده‌خویی هر چه تامتر مشغول است، روابط و مناسبات سرمایه‌داری ست. عظیم‌ترین و کثیرترین میزان انباشت ثروت و سرمایه در تاریخ معاصر ایران در همین جمهوری اسلامی و توسط آن صورت گرفته است. مدرنترین و پیشرفته‌ترین نوع زیرساخت‌های سرمایه‌داری و صنعتی در منطقه‌ی خاورمیانه در ایران کنونی ست. صدور سرمایه و کالا هم اکنون از سوی بورژوازی ایران به اطراف و اکناف منطقه و حتی خارج از منطقه - چه در قالب صدور خدمات فنی مهندسی و چه در قالب صدور سرمایه‌ی تولیدی - جریان دارد. پروژه‌های بسیاری در عراق و اقلیم کردستان این کشور و عمان و افغانستان و تاجیکستان و ترکمنستان و بلاروس گرفته تا ونزوئلا و برخی از کشورهای آفریقایی در حال اجراست. بی‌تردید قائلین به عناوین و نظریاتی همچون «دولت غیر متعارف» و یا «سرمایه‌داری غیر متعارف» و امثال ذالک، با نادیده گرفتن و چشم پوشیدن از چنین واقعیات عریان و آشکاری، در صددند بورژوازی را بطور کلی و بخش بورژوایی ماهیت رژیم را - که اساس ماهیت طبقاتی آنست - بالاخص، به پشت پرده‌ی دید، رانده؛ و نمای «اسلامی» آن را برجسته‌تر سازند و پیش کشند تا از این طریق، انگیزه‌ها و منافع خویش، پیش‌برند! عنوان «اسلامی» و رژیم «جمهوری اسلامی» در واقع شیوه‌ی حکومتی این دولت را وصف میکند و تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد. ما مصمم به سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم زیرا دولت بورژوازی ست و نه از آنرو که

مدعی یا مُنادی «اسلام سیاسی» ست. آنانیکه «اسلام سیاسی» را سیل میکنند و برجسته میسازند و به جلو می کشند و نشانه میگیرند؛ در حقیقت میخواهند بورژوازی و مناسبات بورژوایی را از تیررس مردم خارج کنند!

## پ: چگونگی

### ۱- انقلاب از پایین

برای ما امر چرائی سرنگونی جمهوری اسلامی از چیستی و چگونگی آن جدا نیست. ما سرنگونی جمهوری اسلامی را از آن رو در دستور کار خویش قرار داده ایم که آن را دولت و قدرت بورژوازی و حافظ مناسبات سرمایه داری می دانیم. خلع قدرت سرمایه داری را از آن رو ضروری و لازم می دانیم که آن را نخستین لازمه ی دگرگونی سیاسی - اجتماعی در ایران می دانیم. تحول و دگرگونی یی که از مسیر انقلاب اجتماعی میسر می شود. انقلاب و تحولی که از پایین و با سازماندهی و بسیج عمومی صورت میگیرد.

بنابر این برغم چنین خواست و دستور کاری - یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی - هرگونه توسل به روشهای کودتایی، تهاجمات امپریالیستی و مداخلات خارجی را در این زمینه و به این منظور، مردود می دانیم. امر سرنگونی جمهوری اسلامی و تعیین تکلیف با آن و ترسیم چشم انداز آینده ی ایران؛ امریست که مطلقاً به مردم ایران - و لاغیر - مربوط است و به این مردم اختصاص دارد.

### ۲- مرزبندی با جریانات پرو امپریالیسم

در راستای همان رهیافت و بنا بر همین راهبرد است که ما تمام آندسته از جریانات سیاسی یی را که به نحوی از انحاء، مستقیم و یا غیر مستقیم، خواهان دخالت نظامی خارجی، چه از سوی ارتجاع منطقه و چه از سوی بخش مسلط بورژوازی جهانی به رهبری امپریالیسم ترانس آتلانتیک و بازوی نظامی اش - ناتو - در ایران هستند را، نه رفیق و نه حتی رقیب خویش؛ بلکه صف آراسته و جای گرفته در اردوی خصم طبقاتی و تاریخی خویش می دانیم. عناوین و روکش های متفاوت و حتی متناقض-نمای این جریانات، همانگونه که تأثیری در استراتژی کاسه لیزی و دریوزه گی این درمندگان سیاسی ندارد؛ نیز نمیتوانند عامل فریبنده ای در شناخت ماهیت بورژوایی و مواضع خودفروشانه ی آنان؛ برای ما و مردم ما و کارگران و زحمتکشان ایران باشند. عناوین و روکش های متفاوتی از قبیل «کمونیسم کارگری» و «مجاهدین خلق» و «دمکرات کردستان»؛ در زمینه ی این موضوع و ماهیت یکسان موضع اینان، همانقدر بی تأثیرند که عناوین درخواست و به-به و چه-چه شان برای مداخلات امپریالیستی از قبیل: «دخالت بشر دوستانه»، «کمک به سرنگونی رژیم و گسترش حملات»، و «اعمال منطقه ی پرواز ممنوع»؛ تغییری در چیستی و چگونگی ایستارشان ایجاد نمیکند.

سرگذشت عراق و لیبی و هم اکنون آنچه که در سوریه میگذرد گواه بر این واقعیت بی چون چراست که میان ماه انقلاب اجتماعی مد نظر ما تا ماه دموکراسی بورژوازی جهانی و «دنیای متمدن» و نظم مسلط بر جهان، تفاوت از زمین آزادی و برابری راستین است تا آسمان مالمال از موشک و بمب و دود آتش و صد البته آه یتیمان و بیوه زنان. ما درصدد سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم تا دولت بورژوایی را به همراه مناسبات سرمایه داری در ایران براندازیم و سامانی نو و رهائیبخش مستقر کنیم؛ اما، تهاجمات امپریالیستی در پی آنند که ظرفیت تولیدی کشورهای منطقه ی ما را نابود کنند، سرزمینهای ما را تکه تکه کنند، زیرساخت های ما را شخم بزنند و جوامع ما را تا به پیشا مدنیت به عقب برانند! لیبی نمونه ی اعلا ی ورطه ای ایست که مداخلات امپریالیستی و بمب ها و موشکهای مجهز به کلاهک های دموکراسی فروریخته بر این جامعه، پدیدار ساخته اند. گرداب و ورطه ای از جنگ ها و درگیریهای قومی - فرقه ای - مذهبی که ممکن است تا دهها و دهها سال و به هر حال تا آینده ای نامعلوم چنان تداوم یابد که میبایست ایستاد و با آه و دروغ بر امکان انکشاف مبارزه ی طبقاتی، افسوس خورد و بر فراز نعش آن فاتحه مع الصلوات فرستاد! واقعیت اینست که اتحادیه ی امپریالیستی ترانس آتلانتیک بعنوان بخش مسلط بورژوازی جهانی، سوت پایان افسانه ی «پایان تاریخ» را که با بهار عربی در تونس به صدا درآمد و صفیرکشان از مصر گذشت و در یمن طنین انداخت؛ بخوبی شنید و بی درنگ به چنان پدافند و پاتکی برخاست که فاتحه ی انقلاب اجتماعی را تا تاریخی نامعلوم بخواند و آن را به تاخیر و تعویق و تعلیق بیاندازد. واقعیتی از آن آشکارتر هم اینکه: جریاناتی از آن دست که برشمردیم، در بن بست درماندگی و فلاکت، همین وضعیت را می طلبند تا مگر از رهگذر آن اگر نه به کل، دست کم به بخشی از قدرت دست یابند «وگر آن هم نباشد، استخوانی!»... اینقدر هست که شاید به راه گریزی از این وضعیت برسند و به کیک قدرت «گاز مازکی - مزمزکی» بزنند! اینست مصداق و معنای این حقیقت که: «عاقبت درمانده گی، در یوزه گی ست!» {1}

بنابراین واقعیات میدانی و این آرایش جهانی نیروهاست که اعلام می کنیم: چنین جریانات و چنین کسانی که اینک در کنار بورژوازی جهانی ایستاده اند و رسماً - همچون مجاهدین - به اردوی ارتجاع و امپریالیسم و بورژوازی جهانی پیوسته اند و یا دوفاکتو - همچون حکاکا - به ابواب جمعی وستونی از آن اردو مبدل گشته اند؛ نه تنها «برادر» و «رفیق» ما، بلکه حتی رقیب ما هم نیستند؛ آنها دشمنان مردم ایران، و دشمنان طبقه ی کارگر اند و در اردوی خصم طبقاتی ما و مردم ما صف کشیده اند.

### ۳- مرزبندی با نوتوده ایسم

حزب توده ایران، تنها یک تشکیلات سیاسی نبود که محتضر و سرکوب شده و فروپاشیده؛ از زبان به آذین اعلام گردد که «اکنون حزب توده ایران لاشه ی گندیده ایست که باید دفن شود» و بدینسان به تاریخ پیوندد.

حیات حزب توده در « توده ایسم » به مثابه گونه‌ای از فلسفه‌ی سیاسی، همچنان ادامه دارد و گویا مقرر است تا آینده‌ی نامعلومی که تنها انقلاب اجتماعی ممکن است خاتمه‌اش ببخشد، در اشکالی به روز شده و نو تداوم یابد!

توده ایسم در کالبد فلسفه‌ی سیاسی‌اش به اشکال گونه‌گونی در سیاست ایران وجود و حضور دارد که یکی از عمده‌ترین هیئت آن، ایستاری است که در برابر موضوع مواجهه با امپریالیسم و بویژه با تهاجمات و تجاوزات امپریالیستی، اتخاذ می‌شود. توده ایسم اینچنینی در اصل حیاتش را وامدار واکنشی است که در برابر نفی واقعیت امپریالیسم و توجیه تجاوزات و تهاجمات آن به سایر کشورها و بویژه به منطقه‌ی ما از سوی جریان‌ات پرو امپریالیسم؛ از خود نشان می‌دهد. جریان‌ات پرو امپریالیسم با نسبت دادن مفهوم امپریالیسم به « چپ سنتی » و تحقیر این متن و عنوان، به صراحت و سماجت، رسماً و علناً از تجاوزات امپریالیسم ترانس آتلانتیک و ارگان نظامی‌اش - ناتو - به سرزمین‌های شمال آفریقا و خاورمیانه بعنوان « دخالت بشر دوستانه » و « کمک به انقلابیون » حمایت کرده‌اند و همچنان حمایت می‌کنند. در برابر چنین انکار و تحریف واقعیتی، فراسوی ایستارهای درست و مستحکمی همچون ایستار ما؛ مواضعی نیز همچین شکل گرفته‌اند که عملاً در زیر-مجموعه‌ی فلسفه‌ی سیاسی توده ایستی می‌گنجند. توده ایسم در این ساحت و میدان، اشکال متفاوت و درجات مختلفی را به نمایش می‌گذارد که مطرح‌ترین و عمده‌ترین آنها به این ترتیب اند:

الف - توده ایسم کلاسیک: مشخصه‌ی اصلی مواضع این نوع از توده ایسم عبارتست از منظری که جهان را به دو اردوی متخاصمی تقسیم‌بندی میکند که از امپریالیسم در سویی و کشورها و خلقها در سوی دیگر تشکیل یافته و بر اساس آن تمام جهان عرصه‌ی تاخت و تاز امپریالیستی بی‌ست که امپریالیسم آمریکا به همراه اروپا به راه انداخته‌اند و عمده‌ی رویکرد ضروری و درست را هم در این باره تقابل با این تهاجم و پیشروی می‌دانند و در اینزمینه تا بدانجا به افراط پیش می‌روند که اولاً: اگرچه بکلی از پی‌گیری اخبار کارگری و ستمهای سیاسی - اجتماعی غافل نمی‌مانند(!) اما، عملاً مسائل و واقعیت‌های سیاست و مبارزه‌ی سیاسی منجمله مبارزه‌ی طبقاتی را تحت الشعاع مسئله‌ی امپریالیسم قرار داده و به محاق می‌برند و ثانیاً: در این مسیر امر را چنان بر خود مشتبه می‌کنند که بنظر می‌رسد گاه در اوهام و توهمات خویش، تقابل را فی مابین بلوک شرق و غرب و روسیه را در این تقابل به هیئت و هیبت اتحاد شوروی و پوتین را به شکل برژنف می‌بینند! فعالین و نیروهایی از توده‌ای‌های سابق و لاحق از این دست و از این دسته‌اند و مجله‌ی هفته‌ی وجیه‌ترین تربیون آنهاست.

بدیهی است که رویکردهایی مشابه که به تعطیل و یا تعلیق و نادیده گرفتن و به حاشیه راندن مبارزه‌ی طبقاتی و فرو گذاردن تلاش و مبارزه برای ژرفش و گسترش آن منجر میشود؛ در جریان‌ات و جبهه‌های دیگری

منجمله و مثلاً از سوی ملی گرایان سابقاً متعلق به بورژوازی ملی اسبق - نظیر گرد آمدگان در بخش فارسی سایت تلکسکالا، مشاهده می شود اما، آنها موضوع و مد نظر بحث ما نیستند. موضوع و نیروهای مورد بحث ما آناند که تحت عنوان چپ، مبارزه ی طبقاتی را به این ترتیب و با این فلسفه و ایستار سیاسی به محاق می برند و در عوض، تابلوی خطر امپریالیسم را جایگزین آن می کنند و در این راه چنان افراط می کنند و پیش می روند که ابایی از آن ندارند که بلند گو و تریبون کسانی باشند که رسماً و علناً سمت جمهوری اسلامی و « محور مقاومت » اش را می گیرند!

ب- نوتوده ایسم: جنبش سبز با عدم مشارکت طبقه ی کارگر و تن در ندادن این طبقه ی اجتماعی گسترده به تبدیل شدن به سیاهی لشکر این جنبش، روبرو شد و بعنوان یکی از دلایل تامل بر انگیز تاریخی، شکست خورد. پشتبند شکست جنبش سبز وضعیتی پدیدار گشت که به آن میتوان وضعیت پسا جنبش سبز نام نهاد. وضعیت جدید همزمان شد با تلاطمات شدیدی در اوضاع جهانی و بویژه در منطقه ی خاورمیانه. تلاطماتی که همگان را به تفکر و تامل و چاره جویی و راه یابی واداشت. بخش جوانی از طبقه ی متوسط در این دوران و این وضعیت، هراسان از تکرار سرنوشت عراق و لیبی در ایران؛ پرچم چپ دیگری را در برابر چپ پرو امپریالیستی برافراشت که مشخصه ی اصلی آن وضع معکوس و توجیه معکوس کمونیسم پروامپریالیسم بود و صف کشیدن در اردوی « محور مقاومت » ی که از حزب الله لبنان گرفته تا دولت سوریه و از آنجا تا حزب الله و سپاه بدر عراق و انصارالله یمن را در برمی گیرد.

بی گمان، چه در شکل گیری و چه در توجیه و تبلیغ چنین ایستاری هم ممکن و هم بسیار محتمل است که وزارت اطلاعات و بخش اطلاعات و ارتش سایبری سپاه پاسداران دخیل بوده و عوامل خود را بکار گرفته باشند و البته اینچنین اقداماتی با عطف به عملکرد های پیچیده ی سیاسی - اطلاعاتی آنها و ماهیت شناخته شده ی جمهوری اسلامی برای ما به هیچوجه امر غیر منتظره ای نیست؛ اما ما میبایست پیش از آن و بیش از آن به وجه سیاسی - اجتماعی این واقعیت پردازیم چرا که این ایستار سیاسی ناشی از «گرایش» ی است که از «انتخاب» طبقاتی منبعت می شود. بنابر این درست تر و بهتر آنست که ماهیت و نتایج این گرایش و انتخاب را روشن کنیم و هدف قرار دهیم:

« چپ » های « محور مقاومت » ی اگر چه طیف های گوناگونی هستند اما من حیث المجموع ایستارشان را در دو وجه سیاسی و تحلیلی ساختاری صورتبندی کرده اند:

یکم: صورتبندی سیاسی ایستار آن ها مبتنی ست بر اینکه امپریالیسم در حال تاخت و تاز به کشورهای در حال رشد و توسعه و کشور های به هر حال از حیث توانمندیهای اقتصادی و نظامی ضعیف تر و اشغال و ادغام آنها

ست و در این راستا هم هست که مقاومت هایی شکل گرفته اند که از آنجمله و مهمترین آنها محوری ست که از حزب الله در لبنان و دولت سوریه تا امثالهم در عراق امتداد یافته و به انصارالله در یمن می رسد؛ محور مقاومتی که جمهوری اسلامی خیمه ی فرماندهی آنست!

بدیهی ست که چنین دیدگاهی خواه ناخواه به حمایت از «محور مقاومت» و مآلاً جمهوری اسلامی می انجامد. شگفت انگیز و غیر منتظره هم نخواهد بود اگرچون به قضیه از این چشم انداز نگریسته شود، قهرمان چنین مقاومتی هم قاسم سلیمانی باشد! چنین دیدگاهی در شکل «طوفان» ی اش؛ در صورت ضرورت – بعنوان مثال در صورت تهاجم نظامی به ایران – به صف کشیدن این گونه چپی در اردوی جمهوری اسلامی و در کنار نیروهای مسلح این رژیم و «جنگیدن در کنار آن» ها، ختم می شود.

دوم: چپ محور مقاومتی هنگامی چهره گلگون می کند و نوتوده ایسم اش برق میاندازد که ایستارش را به تحلیل ساختاری ای بزرگ می کند که بر مبنای آن گویا ایران در «وضعیت سرمایه داری» ست اما از دیر باز و همچنان در «مرحله ی انباشت اولیه» است و این مرحله تا آینده ای نامعلوم همچنان ادامه خواهد یافت. «وضعیت» اینچنینی همراه با «توسعه» ایست که با بورژوازی جهانی و امپریالیسم تلاقی می یابد و الی النهایه... تحلیل هایی از این دست! تحلیل هایی که از هر سمت که آغاز می شوند، به حمایت گفته و ناگفته، آشکار و پنهان از همان «وضعیت» و مآلاً جمهوری اسلامی می انجامند.

نوتوده ایسم آن روی سکه ی پرو امپریالیسم است. روزی – روزگاری جلال آل احمد گریزان از خودباختگی روشنفکران غربزده در برابر مدرنیسم بورژوازی و تمدن غرب، چندان عقب – عقب رفت که از آنسوی بام به دامن ارتجاع در افتاد در حالی که تمجید کنان از شیخ فضل الله نوری در رثای «نعش آن بزرگوار بر بالای دار» نوحه سر می داد! شیخ فضل الله نوری یی که به محمد علیشاه قاجار نامه مینوشت و او را تحریک و ترغیب به سرکوب انقلاب میکرد و از او میخواست که توپخانه را به شمیران بکشد و از آنجا مجلس را به توپ ببندد! فضل الله ی که در برابر مشروطه، «مشروع» میخواست! امروز چپ هایی پدیدار شده اند که در هراس از خودباخته گی و خود فروشی پرو امپریالیستها، از آنسوی بام به منجلاب عفن سرمایه داری ایران و دولت «مشروع» ی آن «جمهوری اسلامی» سقوط کرده اند.

اختلاف بزرگی هست اما فی مابین آن خبط و خطای جلال و درافتادنش به مرداب بلاهت، با غلت و غوطه ی این به اصطلاح چپ در منجلاب خیانت! آل احمد تجربه ی جمهوری اسلامی را نداشت و اگر حیاتش به انقلاب 57 می کشید، بی تردید در برابر جمهوری اسلامی موضع میگرفت و به احتمال قریب به یقین همچون بسیاری بیشماران دیگر به طرز فجیعی به غضب حاکمان این جمهوری جرم و جنایت دچار می گشت؛ اما، اینها، این چپ «محور مقاومت»، جمهوری اسلامی را بقدر کفایت تجربه کرده اند.



اختلاف بسیاری هست فیما بین توده - اکثریتی هایی که در اوان انقلاب و در دوران تقسیم جهان به دو اردوی متخاصم، در حمایت و « دفاع از مواضع ضد امپریالیستی امام » و « خط امام » به ورطه ی حمایت از جمهوری اسلامی در افتادند و شعار « پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید » سردادند؛ و البته بهای سنگینی هم بابت آن خبط و خیانت خویش پرداختند؛ تا، منجلا ب سیاسی - طبقاتی یی که این چپ به اینترتیب ایستاده در کنار « محور مقاومت » و جمهوری اسلامی؛ که خواهان مسلح تر شدن جمهوری اسلامی اند. آنها آن راه را رفتند و به باتلاق رسیدند؛ اینها خود از غلطیدن در باتلاق آغاز کرده اند!

سوم: نوتوده ایسم به دو صورت فوق نیست که صرفاً خود می نمایاند. بلکه شکل دیگری هم دارد که بنابر سوابق و وجهه ی سیاسی اش و طرز و هنگام و عرصه ی عملکرد سیاسی - اجتماعی اش، خطرناکتر از اشکال دیگر این گرایش و نحله و صبغه نمایان میشود. این گونه از نوتوده ایست ها ترکیبی از جریانات و نحله ها یی هستند که علاقه مندند خویشتن را در هیئت چپ ملی و یا چپ میانه بنمایانند! و افراد و شخصیت هایی از میان چپ های واداده و به راست خزیده ای که بعد از وفات اتحاد شوروی و بلوک شرق ارباب عوض کرده اند و نان را به نرخ روز و از تنور و نانوائی بورژوازی فرانسه و انگلیس و آمریکا و غرب می خورند! چپ هایی از این دست دو ویژگی اساسی دارند:

یکم: در سیاست منطقه ای و جهانی در حالی که ظاهراً حدوسط را در منازعات بین المللی میگیرند و هر دو طرف مثلاً اروپا و آمریکا از یک طرف و روسیه و چین را همزمان محکوم میکنند؛ اما، اولاً: با نشانه گرفتن لبه ی تیز شمشیرزبان و بیان و ایستارشان بر علیه روسیه و اساساً طرف دفاع؛ از سویی؛ و نادیده گرفتن و یا حداکثر: نواختن به نوازش ترانس آتلانتیک و در واقع طرف تهاجم، از سوی دیگر؛ و ثانیاً: با حمایت و دفاع و پایکوبی برای تک های سیاسی آن بخش مسلط از بورژوازی جهانی، درست سر گره گاه های جهانی عملاً در کنار « جامعه ی جهانی » می ایستند و به منویات آنان یاری میرسانند. هم اینان اند که کودتای فاشیستی - نازیستی اکرین را «انقلاب» نامیدند و آنگاه که روسیه سلاح برکشید و ایستاد و برسر ناتو و امپریالیسم ترانس آتلانتیک فریاد کشید: کجا؟! و تا کجا؟!... وقاطعانه فرمان « ایست » داد و در سوریه بولدوزر امپریالیسم غرب را متوقف کرد، فغان برآوردند واز «امپریالیسم روسی» داد سخن سر دادند و « توسعه طلبی ها و اقدامات جنایتکارانه » اش را محکوم کردند!

دوم : نوتوده ایسم این گونه از چپ اما ، در جای دیگری - در عرصه ی سیاسی- اجتماعی ایران درست در سر بزنگاههای تاریخی در دنباله روی و حمایت از جنبشها و جناح های طبقات و هیئات حاکمه ایران خود می نمایند . اساس استدلالات آنها بدین ترتیب اند :

۱- ما در ایران طبقه ی کارگر نداریم و یا طبقه ی کارگر ما سازمان یافته نیست و یا بسیار ضعیف و پراکنده و کم جمعیت و نا اثر گذار و یا کم تأثیر است ؛ و بنابر این میبایست در خلاء چنین نیرویی از «جنبشهای دمکراتیک» حمایت کنیم .

۲- ما در ایران مابه ازای اجتماعی نداریم و ازاینرو به ناچار میبایست وارد منازعات و اعتراضات اجتماعی هرچند درون حاکمیتی شده و به آن سمت و سوی رادیکال و انقلابی بدهیم . « ما میخواهیم شورش ایجاد کنیم و هرچه جمعیت و عدد بیشتر را به میدان بکشانیم » !

۳- درست به همان دلایل ضعف طبقاتی در ایران و فتور تشکیلاتی ما و عدم امکان حضور اجتماعی ما ؛ ما میبایست از میان بد و بدتر از اولی در انتخابات حمایت کنیم و به پس راندن دومی یاری رسانیم ! چنین است که نوتوده ایسمی از این دست از جنبش سبز حمایت کرد و به دنبال آن براه افتاد . چنین است که در انتخابات از رفسنجانی جانی حمایت کرد . و چنین بوده و دیرگاهی هست که در هر انتخاباتی و هر اقداماتی این چپ از کار افتاده وواداده ، به «بالاها» امید بسته و دل داده و به دنباله روی جنبش ها و جریان ها و جناح های راست مبدل گشته است .

ضروریست که با چنین چپی موکداً و آشکارا مرزبندی کنیم و همزمان بر اقدام مستقیم و سازماندهی مستقل و بسیج بلاواسطه و تدارک طبقاتی برای انقلاب اجتماعی معطوف به تغییر و دگرگونی اساس مناسبات مسلط با همه ی اعوان و انصار آن همت گماریم .

وزیر فتحی

شیکاگو

۱۲ دسامبر ۲۰۱۶

برابر با ۲۲ آذرماه ۱۳۹۵

[از سایت فرابیش](#)